

## دکتر جان اسوالت، پادشاهان، جلسه ۲۸، بخش ۱

### دوم پادشاهان ۲۰-۲۱، بخش ۱

جان اسوالت و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

بگذارید در مورد ترتیب عجیب چهار فصلی که مربوط به حزقیا است با شما صحبت کنم. حال، اکثر محققان امروزه استدلال می‌کنند که این داستان حزقیا در اصل برای پادشاهان است و اشعیا آن را کپی کرده و تغییراتی در آن ایجاد کرده است. من فکر می‌کنم این دقیقاً ۱۸۰ درجه متفاوت است.

من فکر می‌کنم، در واقع، کاری که نویسنده-ویراستار کتاب پادشاهان انجام داده این است که از منابع مختلف اقتباس کرده است. برای مثال، فکر می‌کنم کاملاً واضح است که او روایت‌های الیاس-الیشع را بیرون کشیده و در کتابش گنجانده است. فکر می‌کنم او همین کار را با این فصل‌ها نیز انجام داده است.

فکر می‌کنم یکی از دلایلی که هفته‌ی پیش به آن اشاره کردم، ۲۶ باری است که اشعیا از کلمه‌ی «قدوس اسرائیل» استفاده می‌کند. در باب پادشاهان، یک بار از این کلمه استفاده شده است. دلیل دوم، و جدی‌تر این است که تقریباً همه موافقند که این باب‌ها ترتیب زمانی ندارند.

یعنی، فصل‌های ۱۸ و ۱۹ مربوط به سال ۷۰۱ میلادی است، همان تاریخی که سنحاریب برای حمله به اورشلیم آمد. و این کاملاً دقیق و حساب‌شده است. اما تقریباً مطمئناً فصل‌های ۲۰، به طور خاص، شاید در اوایل سال ۷۱۲ پیش از میلاد آمده باشند.

من به همه دلایل آن نمی‌پردازم، اما دلیل خوبی برای انجام این کار وجود دارد. بنابراین، به هر دلیلی، این رویداد قدیمی‌تر بعداً در گاهشمار کتاب گنجانده شده است. حالا، چه اتفاقی دارد می‌افتد؟ در سال ۷۰۱، می‌بینیم که حزقیا امانتداری خدا را نشان می‌دهد.

در حالی که در تجربه قبلی، شاید تا ۱۲ سال قبل، حزقیا نتوانست خدا را جلال دهد. بنابراین، در واقع، در طول زندگی خود، حزقیا با گذشت زمان بهتر عمل کرد. پس چرا کسی باید این ترتیب را تغییر دهد و حزقیا را بد جلوه دهد؟ در حالی که او در واقع، در طول زندگی خود، خوب به نظر می‌رسد.

چه اتفاقی دارد می‌افتد؟ مطلقاً هیچ دلیلی وجود ندارد که ویراستار کتاب پادشاهان چنین کاری کرده باشد. هیچ دلیلی وجود ندارد که او ترتیب زمانی زندگی حزقیا را برعکس کرده باشد. اما دلیل بسیار خوبی وجود دارد. که چرا اشعیا این کار را کرده است.

این مطالب در اشعیا ۳۸ و ۳۹ آمده است. درست قبل از آن، حدس بزنید چه شد، فصل ۴۰. تعجب نمی‌کنید؟ حزقیا نکته‌ای را که تمام این فصل‌های قبلی از ۷ به بعد مطرح می‌کنند، نشان داده است.

می‌توان به خدا اعتماد کرد. او، بسیار خوب. بنابراین، حزقیا همان فرزندی است که در اینجا در فصل ۹ به او وعده داده شده بود و سپس در فصل ۱۱ بیشتر توضیح داده شد.

حزقیا مسیح است. حال، چرا اشعیا این تجربه قدیمی‌تر را در داستان بعدی قرار می‌دهد؟ حزقیا مسیح نیست. ما باید بیشتر بررسی کنیم تا بفهمیم مسیح کیست.

مهم نیست یک انسان چقدر کمال‌پذیر باشد. هیچ انسانی نمی‌تواند دنیا را نجات دهد. این چیزی است که دارد اتفاق می‌افتد.

بنابراین، من می‌گویم که تغییر ترتیب زمانی او در کتاب اشعیا کاملاً منطقی است. اینجا هم منطقی است بنابراین، من مطمئن هستم که ویراستار این مطالب را مستقیماً از کتاب اشعیا گرفته است.

او گفت که این برای نکته من در مورد بت‌پرستی، توکل و خدمت بسیار مفید است. او آن را کاملاً برداشته و سر جایش گذاشته است، و هیچ سازماندهی مجددی انجام نداده است.

فکر می‌کنم این چیزی است که دارد اتفاق می‌افتد. خب، داستان از اینجا شروع می‌شود. خدا می‌گوید که تو خواهی مرد.

روز خوبی داشته باشید. خیلی خیلی رک. به نظرم رک بودنش خیلی جلب توجه می‌کنه.

و من تعجب می‌کنم که چرا خدا این کار را می‌کند. خانه‌ات را مرتب کن. تو خواهی مرد.

تو بهبود نخواهی یافت. به چه قیمتی؟ راستش را بخواهید، فکر می‌کنم و این فقط حدس و گمان است. اما فکر می‌کنم دقیقاً برای این است که حزقیا را به آن نقطه ناامیدی بکشانند.

خدا اغلب این کار را با ما می‌کند. خدا اغلب ما را مستقیماً با واقعیت روبرو می‌کند. دقیقاً برای اینکه تشخیص دهیم هیچ امیدی به من نیست.

من نمی‌توانم این مشکل را حل کنم. هیچ کاری از دستم بر نمی‌آید. اگر امیدی باشد، به خداست.

خب، راستش، این کاریه که باید انجام داد. چون تا وقتی که فکر کنیم، خب، با یه کم کمک، فکر می‌کنم می‌تونم اینو حل کنم. یه کم بیشتر تلاش می‌کنم.

آره، ما این کار رو راه میندازیم. خب، این مایه تاسفه. همونطور که گفتم، بهتره که به یه دیوار آجری برخورد کنی و بگی، ای خدا.

مگر اینکه شما مداخله کنید، مگر اینکه اینجا کاری انجام دهید، ما ناامید هستیم. فکر می‌کنم این چیزی است که اتفاق می‌افتد. من این را بارها در طول این سال‌ها گفته‌ام.

پیامبر خدا بودن سخت بود. می‌دونی، برو بهش بگو که قراره بمیره. باشه، تو قراره بمیری.

حزقیا. خداحافظ. در مراسم تشییع جنازه می‌بینمت.

هنوز از در ورودی بیرون نرفته بود که خدا به سراغش آمد و گفت: برگرد داخل و به او بگو ۱۵ سال دیگر فرصت دارد. خدایا، من مثل یک احمق به نظر خواهم رسید. همین الان گفتم که او قرار است بمیرد.

برای چه کسی کار می‌کنی؟ بله، آقا. و بنابراین، او به داخل برمی‌گردد. حالا، دوباره، دوست دارم در مورد این موضوع با طلاب حوزه علمیه صحبت کنم.

خدا دنبال این نیست که اعتبار تو را بالا ببرد. خدا دنبال این نیست که تو را خوب جلوه دهد. خدا تو را انتخاب کرده تا صدای او باشی، حرفش را بزنی و با تو صادق باشد، همانطور که ما این شکست‌های غم‌انگیز را دیده‌ایم.

در میان رهبران در هفته‌ها و ماه‌های گذشته. صادقانه فکر می‌کنم موفقیت آنها به آنها آسیب رساند. همه من را دوست دارند.

من از زمان نان برشته بهترینم. حزقیا روی تختش دراز می‌کشد و می‌گوید، خدایا. اگر اینجا کاری نکنی، تمام است.

او رویش را به دیوار کرد و به درگاه خداوند دعا کرد. به یاد داشته باش، خداوندا. و این همانطور است که ما در سرود خواندیم.

چه جمله‌ی قشنگی. من قبل از تو راه رفته‌ام. من با تو با وفاداری زندگی کرده‌ام.

و با قلبی پاک. و آنچه را که در نظر تو نیکوست، انجام داده‌ام. قبلاً کمی در این مورد با تو صحبت کرده‌ام.

تا جایی که من به یاد دارم، کینگ جیمز، که در این برهه از زندگی من به طور فزاینده‌ای خطرناک است. اما بیست و یک بار از آن NIV. تا جایی که به یاد دارم، در عهد عتیق ۵۲ بار از کلمه کامل استفاده می‌کند. استفاده می‌کند.

آیا عبری تغییر کرده است؟ خیر. انگلیسی تغییر کرده است. این کلمه یک قلب کامل است.

کامل. تمام و کمال. اینطور نیست، و به همین دلیل است که ما معنای کامل را محدود کرده‌ایم.

این یه الماس بی‌نقصه. کاملاً بی‌عیب و نقص. پس من یه قلب بی‌نقص دارم.

ای دروغگوی لافزن. تو در وجود خودت منظوری داری. و یادت باشد، این همان معنای قلب است.

جایی که فکر می‌کنی، جایی که احساس می‌کنی، جایی که تصمیم می‌گیری، در هسته وجودت، تو بی‌عیب و نقص هستی. به من کمی فرصت بده.

نه، این چیزی نیست که کتاب مقدس در مورد آن صحبت می‌کند. کتاب مقدس در مورد شخصی صحبت می‌کند که کاملاً متعلق به خداست، کاملاً.

بدون اما و اگر، بدون و اما. من استعاره‌ها را دوست دارم. قلاب، طناب و وزنه یا قفل، قنداق و بشکه.

وقتی می‌گویند فداکاری از صمیم قلب خوشم نمی‌آید. اگر NIV کاملاً. به همین دلیل است که من از ترجمه می‌دانید متن عبری در مورد چه چیزی صحبت می‌کند، این ترجمه اشتباه نیست.

اما این حس هسته‌ی وجودم را تضعیف می‌کند. حزقیا می‌گوید.

کاملاً متعلق به توست. نه بخشی از آن. نه نیمی از آن.

نه سه چهارمش. نه هفت هشتمش. همه‌اش.

حالا امشب اینجام که بهت بگم. من یه قلب بی‌نقص برای کارن دارم؛ من کاملاً مال اون هستم.

بیچاره، به من چسبیده. آیا من شوهر کاملی هستم؟ متاسفم، نه. دارم تلاشم را می‌کنم.

او در این ۵۹ سال با پشتکار بسیار کار کرده است. اما قلب من کاملاً متعلق به اوست. این چیزی است که ما در مورد آن صحبت می‌کنیم.

من و تو. هر کدام از ما می‌توانیم قلب بی‌نقصی داشته باشیم. حالا، متهم‌کننده. متهم‌کننده می‌آید و می‌گوید، خب، در مورد این چی؟ در مورد آن چی؟ در مورد آن چیز چی؟ او، گاهی اوقات حق با اوست.

و ما باید با آن کنار بیاییم. اما من. این آخر هفته فرصتی داشتم. دیوید حرف من را شنید.

اینکه بگویم پیاده‌روی من با خدا این بوده است: نشستن کنار مرداب با او. و او با یک قلاب ماهیگیری.

حالا، حدود ۶۰ سال است که. و هر از گاهی. خدا لقمه‌ای می‌گیرد و آن را به درون می‌کشد.

و او می‌گوید، جان، آن چیست؟ و من می‌گویم. مرا تفتیش کن. او می‌گوید شبیه گربه مرده است. بوی آن را هم می‌دهد. می‌توانم از شرش خلاص شوم؟ بله، خدایا. نمی‌دانستم آنجاست.

بگیرش. حالا، مدام فکر می‌کنم که او به ته باتلاق خواهد رسید. اما هنوز نرسیده است.

اما می‌فهمی چی میگم؟ قلب من مال اونه. آگه چیزهایی اون تو هست که من ازشون خبر ندارم. که من ازشون بی‌خبرم.

می‌خواهم آن را بیرون بیاورد. اما این به آن معنا نیست که قلبم بعد از بیرون آوردنش کامل‌تر شده است.

یا قبل از اینکه آن را بیرون بیاورد، آیا چیزی از کمال کم داشت؟ کمال یعنی کامل. تمام و کمال تقدیم شده.

تعهد. تقدیس. تقدیس.

تماماً مالِ اوست. تماماً مالِ اوست. و واضح است.

حزقیا دروغ نمی‌گفت. خدا گفت. من دعای تو را شنیده‌ام.

و من اشک‌های تو را دیده‌ام. تو را شفا خواهم داد. روز سوم از این پس، به معبد خداوند خواهی رفت.

من ۱۵ سال به عمرت اضافه می‌کنم. حالا این را بگیر. این یکی از کلیدهایی است که ما گاهشماری را از گاهشماری بیرون آورده‌ایم.

به ترتیب زمانی. و من تو و این شهر را از دست پادشاه آشور نجات خواهم داد. او، او قبلاً این کار را کرده است.

اگر ترتیب زمانی درست باشد. اگر چیزی که به شما پیشنهاد دادم درست باشد، در واقع، این یک پیش‌بینی است.

و به احتمال زیاد. این اساس ایمان حزقیا بود. او می‌توانست به مردم بگوید.

نه، لازم نیست تسلیم شویم. خدا به من قول داده است. او ما را نجات خواهد داد.

و خاخام می گوید، به حزقیا گوش ندهید که می گوید خدا شما را نجات خواهد داد زیرا او نمی تواند. پس، در هر صورت، خدا حرف او را می شنود.

ای برادران و خواهران، ای کاش من و شما در پایان عمرمان می توانستیم این کلمات را بر زبان آوریم.

من با ایمان و با قلبی پاک در حضور تو گام برداشته ام. و آنچه را که در نظر تو نیکو بوده، انجام داده ام. دوست داری این نوشته روی سنگ قبرت چگونه باشد؟ و خدا می گوید حق با توست.

عملکرد بی نقص. نه. ما همیشه باید این را درست نگه داریم.

تا زمانی که ما انسان هستیم، عملکردمان ناقص خواهد بود، و ما که تقدس را آموزش داده و موعظه کرده ایم نیز همینطور.

بعضی وقتها در آن مرحله به اندازه کافی دقت نکرده ام. خب، از آنجایی که قلبم بی نقص است، بنابراین عملکردم هم باید بی نقص باشد.

فکر می کنی اینطور نیست، اما هست. آه. رشد در تقدس.

من باید عملکردم را بهبود ببخشم و سعی کنم بفهمم که چگونه روح القدس می تواند کارهای بیشتری انجام دهد تا من درست تر قدم بردارم. بله، بله، بله.

اما قلبی که مقدس است... قلبی پاک در من بیافرین. داوود فریاد زد.

بله. کاملاً تمیز. ناب.

تمام. مالِ اون. پس. وارد.

پادشاهان. حزقیا از اشعیا درخواست نشانه ای می کند.

ما گزارش درخواست را نداریم. این به سادگی توسط خدا داده شده است.

حالا، آیا نویسنده ی پادشاهان آن را قرار داده است؟ فکر می کنم بله. اگر تابلویی اینجا ظاهر شود. از کجا آمده است؟ خب، همانطور که یک نفر درخواست کرده بود.

فکر می کنی چرا خدا به او نشانه داد؟ و چرا حزقیا یکی از آنها را درخواست می کند؟ نظرت چیست؟ مممم. بله.

نه، چه همه شما این را شنیده باشید چه نه، اما... اشعیا از آحاز پادشاه خواست تا برای تقویت ایمانش نشانه ای درخواست کند. و آنها امتناع کردند زیرا او نمی خواست بداند که خدا می تواند به او کمک کند.

اینجا، پسرش حزقیا. او حاضر است نشانه ای بخواهد. او حاضر است ایمانش تقویت شود.

او جرأت می‌کند باور کند که خدا واقعاً این کار را خواهد کرد. اما دوست دارد ایمانش در این فرآیند تقویت شود. بله، فکر می‌کنم این همان چیزی است که اتفاق می‌افتد.

پس چرا این تابلو؟ به نظر می‌رسد که فهمیدن دقیق زبان آن کمی دشوار است. چه چیزی گفته می‌شود؟ اما به نظر می‌رسد که ساعت آفتابی مجموعه‌ای از پله‌ها مانند آن بوده است، بنابراین در صبح

سایه در این سمت است. و همینطور که خورشید بالاتر می‌رود. بنابراین در بعد از ظهر، خورشید آنجاست

بنابراین، او می‌گوید، آیا باید کاری کنم که سایه پایین برود؟ سریع‌تر؟ نه، این خیلی آسان است. بیایید کاری کنیم که دوباره بالا برود. قرن‌هاست که مردم در مورد این موضوع بحث می‌کنند

.وقتی مردم فکر می‌کردند زمین به دور خورشید می‌چرخد. باشه، او کاری کرد که زمین برعکس بچرخد. ببخشید، وقتی مردم فکر می‌کنند خورشید به دور زمین می‌چرخد

.من که درست فهمیدم. باشه، اون کاری کرد که خورشید به عقب بره. خب

بحثی در مورد فیزیک کیهان‌شناسی مطرح شده که مسائلی را در ذهن ما ایجاد کرده است. اینکه واقعاً چه اتفاقی افتاده که سایه حرکت می‌کند

.اما اینکه سایه حرکت کرد. من کاملاً مطمئنم که چه آن را خطای دید بنامید و چه هر چیز دیگری

من قطعاً فکر نمی‌کنم که زمین از چرخش خود متوقف شده و کمی به عقب برگشته باشد. دیدن این موضوع جالب خواهد بود. اما شاید کمی تغییر جهت داده باشد

.خب، اهمیتش چیه؟ علامتش. برگشت به عقب

از سایه‌ای که به عقب می‌رود. به کسانی که قدرتش را به کسانی که قلبی بی‌عیب و نقص دارند نشان می‌دهند. بله، واضح است که خدا قدرت باورنکردنی خود را نشان می‌دهد. در مورد کل مسئله زمان چطور؟ من فکر می‌کنم نکته این است که زمان در دست خدای ماست. زمان‌های ما در دست شماست

،یه جایی از کتاب مقدس می‌گه، و فکر کنم از این جور چیزها باشه. اگه بتونم ۱۵ سال جلوتر بهت نشون بدم، خب، مدرکش اینه که اگه بخوام می‌تونم ۱۵ سال عقب ببرمش. همه زمان دست منه